

برابری چیست؟*

رونالد دورکین**

مترجم: جمال فتح‌الهی***

چکیده:

مقاله حاضر ترجمه مقاله‌ای است با عنوان *What is Equality* " از جلد دوم کتاب *Economic Justice* " که در سال ۱۹۸۱ توسط رونالد دورکین به رشته تحریر درآمده است. این مقاله دو بخشی، برابری توزیعی را در قالب دو دیدگاه برابری در رفاه و برابری منابع مورد بررسی قرار می‌دهد. در مقاله اول، برابری در رفاه تشریح می‌شود و در مقاله دوم برابری منابع به تفصیل تجزیه و تحلیل می‌گردد که به دلیل طولانی بودن آن هر یک از مقالات در سه شماره مسلسل همین نشریه به چاپ خواهد رسید. در این شماره بخش نخست مقاله اول که به تشریح مفاهیم برابری رفاه می‌پردازد آورده می‌شود.

۲۶

قسمت اول: برابری رفاه

۱- دو تئوری برابری

برابری یک ایده‌آل سیاسی معروف اما مبهم است. مردم می‌توانند از یک نظر برابر (یا حداقل برابرتر) باشند در حالی که از دیدگاه دیگری نابرابر تلقی شوند. به عنوان مثال، اگر مردم درآمد مساوی داشته باشند، آنها به احتمال زیاد در مقدار رضایت خاطری که از زندگی کسب می‌کنند متفاوت خواهند بود و برعکس. این بدان معنی نیست که برابری به عنوان یک آرمان بی‌اهمیت است. اما لازم است که، درست‌تر از آنچه که عموماً انجام

* *What is Equality, Part 1: Equality of Welfare* Ronald Dworkin, P. 28-44.

** استاد حقوق و فلسفه مدرسه عالی نیویورک
*** دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه مفید

می‌گیرد، تعیین گردد؛ در نهایت چه شکلی از برابری مهم است.

این [مفهوم] وابسته به زبان شناسی یا حتی سؤال ادراکی نیست. زیرا مستلزم یک تعریف برای کلمه «برابر» یا تجزیه و تحلیل اینکه چگونه آن کلمه در زبان محاوره مورد استفاده قرار می‌گیرد، نیست. بلکه لازم است که ما، بین مفاهیم مختلف برابری تمایز قایل شویم تا اینکه تصمیم‌گیرییم کدامیک از این مفاهیم (یا ترکیبات) یک ایده‌آل سیاسی جذاب را در صورت وجود تعیین می‌کند. آن تمرین ممکن است به صورت متفاوتی با استفاده از تفاوتی که در زمینه‌های دیگر تصویر کردم، توصیف شود.

تفاوتی وجود دارد بین رفتار با مردم به صورتی برابر، براساس کالاهای و موقعیت‌ها و رفتار با آنها به عنوان انسان‌های برابر. کسی که استدلال می‌کند، مردم باید در درآمد برابرتر باشند، ادعا می‌کند جامعه‌ای که به برابری درآمد دست یابد، جامعه‌ای است که واقعاً به انسان‌ها به صورت برابر می‌نگرد. کسی که اصرار دارد که مردم باید به جای برابری درآمدها در شادی‌ها برابر باشند، یک تئوری متفاوت و رقیب در مورد آنچه که جامعه در این خصوص شایسته آن است، پیشنهاد می‌کند. بنابراین سؤال این است، کدامیک از تئوری‌های مختلف در این زمینه، بهترین تئوری است.

۷۷

در این مقاله دو بخشی، من یک دیدگاه آن سؤال را مورد بحث قرار می‌دهم، که ممکن است به عنوان مسئله برابری توزیعی^۱ معروف باشد. فرض کنید برخی افراد جامعه باید بین طرح‌های جانشین برای توزیع پول و دیگر منابع بین اشخاص، دست به انتخاب بزنند. کدامیک از طرح‌های امکان‌پذیر، برابری بین مردم را در نظر می‌گیرد. این فقط یک جنبه از مسئله عمومی‌تر برابری است، چرا که آن پیامدهای مختلفی که ممکن است، در مقام مقایسه، پیامدهای سیاسی نامیده شود را کنار می‌گذارد.

به عنوان مثال، برابری توزیعی آن چنان که من آن را توصیف می‌کنم، توزیع قدرت سیاسی یا حقوق اشخاص علاوه بر حقوق مربوط به مقدار یا سهم از منابع را در نظر نمی‌گیرد. فکر می‌کنم، واضح است که این سؤالاتی که در کنار هم تحت عنوان برابری سیاسی آوردم، آن چنان از موضوع برابری توزیعی آنگونه که تشخیص ممکن است پیشنهاد کند، مستقل نیست. به عنوان مثال، کسی که هیچ نقشی در تصمیم‌گیری این‌که آیا محیطی که او را تسلی می‌دهد باید از آلودگی حفظ شود، ندارد ضعیف‌تر از کسی است که می‌تواند نقش مهمی در آن تصمیم داشته باشد. اما آن نظریه با وجود این، یک تئوری کامل برابری

به نظر می‌رسد، که شامل محدوده‌ای از موضوعات مانند برابری توزیعی و سیاسی می‌شود که با پذیرش اولیه به بهترین وجه، تمایز بین این موضوعات را حتی اگر کمی اختیاری باشد به هم نزدیک می‌کند. من دو تئوری عمومی برابری توزیع را در نظر خواهم گرفت. اولین آنها (که من آن را برابری در رفاه^۲ خواهم نامید) مقرر می‌دارد که یک برنامه توزیعی مردم را برابر در نظر می‌گیرد وقتی که آن برنامه منابع را طوری بین مردم توزیع کند یا انتقال دهد که دیگر انتقال بعدی برابری بیشتری را در رفاه ایجاد نکند. دومین آن (برابری در منابع^۳) مقرر می‌دارد که زمانی برابری اتفاق می‌افتد که منابع به نحوی توزیع یا انتقال داده شود که انتقالات بیشتر سهم افراد جامعه را از کل منابع برابرتر نکند.

هر یک از این دو تئوری، همچنان که گفتم، بسیار انتزاعی است. چرا که همچنان که خواهیم دید، تفاسیر متفاوت زیادی از اینکه چه چیزی رفاه است، همچنین تئوری‌های زیادی در مورد آنچه که به عنوان برابری منابع در نظر گرفته می‌شود، وجود دارد. با وجود این، حتی در شکل انتزاعی، باید واضح باشد که دو تئوری پیشنهادات متفاوتی را در موارد مرتبط ارائه خواهند کرد. به عنوان مثال، فرض کنید که یک نفر با مقداری ثروت، چندین فرزند دارد. یکی از آنها نابیناست، دیگری فردی عیاش با سلاقی پرهزینه، سومی سیاستمدار آینده‌نگر با آرزوهای گران، دیگری یک شاعر با نیازهای محقر، دیگری مجسمه‌سازی که با مواد اولیه گران قیمت کار می‌کند و همین‌طور الی آخر. چگونه او وصیت خواهد کرد؟ اگر او برابری در رفاه را به عنوان هدف در نظر بگیرد بنابراین او این تفاوت بین فرزندان را لحاظ خواهد کرد و برای آنها سهم برابر در نظر نخواهد گرفت.

البته او مجبور خواهد شد که در مورد برخی تفاسیر رفاه و اینکه آیا، به عنوان مثال سلاقی پرهزینه باید در محاسباتش مانند فرد ناتوان یا جاه‌طلبی‌های گران در نظر گرفته شود، تصمیم‌گیری کند. اما اگر در مقابل، او برابری منابع را به عنوان هدف در نظر بگیرد بنابراین با در نظر گرفتن اینکه فرزندان در حال حاضر تقریباً ثروت مساوی دارند، او ممکن است تصمیم بگیرد که هدفش مستلزم تقسیم برابر ثروتش است. در هر مورد سؤالاتی که او با خودش مرور می‌کند بسیار متفاوت خواهد بود.

این درست است که تفاوت بین دو تئوری انتزاعی در یک زمینه سیاسی معمول کمتر روشن^۴ است. به ویژه هنگامی که دولت‌بان اطلاعات کمی در مورد سلاقی و آرزوهای واقعی شهروندان خاص دارند. اگر یک تساوی‌گرای رفاه^۵ چیزی در این خصوص در مورد گروه

بزرگی از شهروندان نداند او ممکن است آشکارا تصمیم بگیرد که بهترین استراتژی‌اش برای تضمین برابری رفاه، برقراری برابری درآمد است. اما با وجود این تفاوت‌های تئوریک بین دو تئوری انتزاعی برابری، در علم سیاست به دلایل مختلف، مهم باقی مانده است. دولت‌ها اغلب اطلاعات کلی کافی در مورد توزیع سلیق و امتیازات برای توجیه تعدیل‌های عمومی جهت برابر کردن منابع (به عنوان مثال با تخفیفات مالیاتی ویژه) را دارند؛ اگر هدف آنها برابری رفاه باشد. حتی زمانی که آنها اطلاعات کافی ندارند، برخی ساختارهای اقتصادی ممکن است تعبیه کنند که از قبل برای کاهش نابرابری رفاه تحت شرایط عدم اطمینان بهتر طراحی شده باشد و همینطور ساختارهایی برای کاهش نابرابری منابع. اما پیامد مهم اصلی که در حال حاضر بنا می‌کنم مربوط به مبانی تئوریک است. تساوی‌گراها باید تصمیم بگیرند که آیا آن برابری که آنها دنبال می‌کنند، برابری منابع است یا برابری رفاه یا ترکیبی از این دو یا چیزی بسیار متفاوت از این، برای اینکه به طور معقولی استدلال کنیم که اصولاً برابری ارزشش را دارد. به هر حال، منظورم این نیست که فقط تساوی‌گرایان خالص نیاز دارند که سهمی در این سوالات داشته باشند. حتی برای کسانی که فکر نمی‌کنند که آن برابری تمام داستان در سیاست اخلاقی است، معمولاً تصدیق می‌کنند که آن یک بخش از داستان است. بنابراین آن برابری حداقل موضوع مورد حمایت برخی گروه‌های سیاسی است، حتی اگر موضوع سرنوشت‌ساز یا مرکزی نباشد که نابرابری را کاهش دهند. حتی مردمی که وزن نسبتاً کمی به برابری می‌دهند باز باید مشخص کنند که چه چیزی را به عنوان برابری لحاظ می‌کنند. باید تأکید کنم، به هر حال که دو ادراک انتزاعی برابری که در نظر خواهم گرفت تئوری‌های ممکن برابری را حتی به صورت ترکیبی از بین نمی‌برد. تئوری‌های مهم دیگری وجود دارند که به صورت مصنوعی می‌تواند به وسیله یکی از اینها در بر گرفته شود. به عنوان مثال، چندین فیلسوف، قائل به تئوری‌های نخبگی برابری توزیعی هستند، برخی از آنها به سمت آنچه که اغلب برابری فرصت‌ها نامیده می‌شود تمایل پیدا می‌کنند. این ادعا اشکال مختلفی دارد؛ اما یک شکل برجسته اشاره می‌کند که به عنوان مثال مردم برابری را نفی می‌کنند، زمانی که موقعیت برتر در [هر سطح] رفاه یا منابع در رقابت برای کسب پست‌ها یا شغل‌های دانشگاهی در مقابل آنها تصور شود.

با وجود این، ادعاهای برابری در رفاه و برابری منابع هر دو شناخته شده و واضح است

و آن همان چیزی است که من در نظر خواهم گرفت و در بخش نخست این مقاله آن را آزمون می‌کنم و به طور کلی نسخه‌های مختلف ادعای قبلی را رد می‌کنم. در بخش دوم که در شماره آینده همین مجله منتشر خواهد شد، یک نسخه ویژه دومی را توسعه و تصدیق خواهم کرد. همچنین ممکن است دو پیش‌بینی احتیاطی بیشتر را اضافه کنم. به طور گسترده‌ای باور شده که افراد محدودی (به عنوان مثال خلافاکاران) شایسته برابری توزیعی نیستند. من آن سؤال را در نظر نمی‌گیرم. اگرچه من سؤالاتی درخصوص لیاقت یا شایستگی با عطف به اینکه برابری توزیعی چیست، مطرح می‌کنم. جان رالز^۷ در بین دیگران پرسیده است که آیا برابری توزیعی ممکن نیست که به انحرافات از یک پایه برابری نیاز داشته باشد زمانیکه این انحرافات به نفع اقشار ضعیف است، چنانکه به عنوان مثال برابری رفاه مهمترین کاربرد را دارد زمانی که بدترین‌ها کمتر از دیگران رفاه دارند اما بیشتر از آنچه آنها در غیر این صورت کسب می‌کردند. من این ادعا را در بخش بعدی به بحث می‌گذارم، با عنایت به برابری منابع، اما نه فقط بر مبنای این یکی، جایی که من پیشنهاد می‌دهم که برابری در رفاه یک هدف سیاسی مناسب نیست حتی وقتی نابرابری در رفاه موقعیت بدترین‌ها را بهبود ندهد.



۲- اولین نگاه

ایده‌ای که به اندازه برابری مهم است، باید سرانجام همان برابری رفاه فرض شود. چون که مفهوم رفاه دقیقاً به وسیله اقتصاددانان کشف یا حداقل اقتباس شده بود برای توصیف آنچه در زندگی ضروری است نه آنچه که صرفاً ابزاری است. در واقع آن به عنوان معیاری برای اختصاص یک ارزش مناسب به منابع پذیرفته شد. بر این اساس منابع تا جایی با ارزشند که تولید رفاه کنند. اگر ما درخصوص برابری تصمیمی اخذ کنیم، اما پس از آن برابری را در ارتباط با منابعی نامرتبط با رفاهی که ایجاد می‌کند تعریف کنیم به نظر می‌رسد ما طریق اشتباه رفته‌ایم و مخالف یک جاذبه خرافاتی برای آنچه که باید به عنوان یک ابزار تلقی شود، نیست. اگر بخواهیم به طور خالص مردم را برابر تلقی کنیم (یا ممکن است چنان به نظر برسد) بنابراین باید برای اینکه زندگی آنها را به صورت برابری، مطلوب سازیم، تدبیر لازم را بیندیشیم یا ابزار لازم برای چنین رفاهی را در اختیارشان بگذاریم، نه اینکه به سادگی ارقام حساب‌های بانکی آنها را همسان کنیم.

این جاذبه بدیهی برابری رفاه به وسیله یک جنبه از مثال بومی که توصیف کردم، حمایت می‌شود. به عنوان مثال، وقتی سؤال می‌شود که چگونه ثروت باید بین فرزندان توزیع شود کسانی که به طور جدی، به لحاظ فیزیکی (بدنی) یا ذهنی ناتوانند به نظر می‌رسد که باید، براساس هر دید منصفانه‌ای، استحقاقی بیشتر از دیگران داشته باشند.

ایده‌آل برابری رفاه ممکن است یک توجیه قابل پذیرش از اینکه چرا این چنین است به نظر آید. چرا که آنها ناتوانند، نابینایان منابع بیشتری نیاز دارند که به رفاه برابر دست پیدا کنند. اما مثال مشابه بومی همچنین حداقل در ابتدا یک مشکل در دسرساز برای آن ایده‌آل ایجاد می‌کند. در مقابل، اکثر مردم بر این نتیجه که آنهايي که سلايق پرهزينه دارند، به آن دليل، مستحق سهم بیشتری نسبت به دیگران هستند، اصرار می‌ورزند. کسی با ذائقه‌های شامپاین^۸ (همچنان که ممکن است ما موقعیتش را توصیف کنیم) همچنین نیاز به منابع بیشتری دارد که به سطح رفاه برابری نسبت به کسانی که آجیو را ترجیح می‌دهند، دست یابد. اما آن منصفانه به نظر نمی‌رسد که او باید به این دلیل منابع بیشتری داشته باشد. وضعیت سیاستمدار آینده‌نگر که مقادیر متنابهی (زیادی) پول برای دستیابی به آرزوهایش به بهترین وجه نیاز دارد، یا مجسمه‌ساز جاه‌طلب که مواد اولیه گرانتري نسبت به شاعر نیاز دارد، شاید بینابین قرار بگیرد. وضعیت آنها برای سهم بیشتر از منابع والدینشان به نظر قوی‌تر از مورد فرزندی با سلايق گران قیمت است، اما ضعیف‌تر از حالت فرزند نابیناست.

بنابراین سؤال پیش می‌آید که آیا ایده‌آل برابری در رفاه می‌تواند تا حدودی به عنوان ایده‌آلی که دارای یک جایگاه است، اما نه تنها جایگاه، در یک تئوری عمومی برابری پذیرفته شود. تئوری به عنوان یک کل ممکن است تصریح کند که ناتوانان باید منابع بیشتری داشته باشند چرا که رفاه آنها در غیر این صورت پایین‌تر از آنچه می‌توانست باشد، خواهد بود، اما نه در مورد فردی که دارای سلايق شامپاین است. راه‌هایی وجود دارد که از آن طریق درون ایده برابری ممکن است توافق صورت گیرد. به عنوان مثال، ممکن است بپذیریم که در اصل منابع اجتماع باید به نوعی توزیع شود که مردم تا حد ممکن در رفاه برابر شوند، اما به عنوان یک استثناء تصریح می‌کنیم که تفاوت‌ها در رفاهی که در خصوص منابع قطعی قابل تعقیب است نباید در نظر گرفته شود، مانند اختلاف در سلیقه برای نوشیدنی.

این امر به برابری رفاه جایگاه مسلط را اعطا می‌کند، اما آن را از ایده‌آل روشن قطعی و

پیامدهای ناخواسته هرس می‌کند یا ما ممکن است در حال حدی دیگر بپذیریم که اختلافات در رفاه حاصل از مآخذ مشخص شده قطعی، مانند ناتوانان، باید به حداقل برسند. با این فرض، برابری رفاه تنها یک نقش - شاید یک نقش بسیار پایین - در هر تئوری عمومی برابری بازی می‌کند، همان‌که نیروی سیاسی اصلی باید از یک مسیر بسیار متفاوت وارد شود.

من این سؤال را که چگونه چنین توافقات یا ترکیبات یا شایستگی‌هایی در واقع در دسترس و جذاب هستند در این بخش از مقاله به وقت دیگری موکول خواهم کرد همچنین بررسی مسائل ویژه‌ای که خاطرنشان کردم، مسئله سلیق گران قیمت و ناتوانان را نیز به تعویق می‌اندازم. اما به عنوان مثال، می‌خواهم یک شکل از استدلال مخالف امکان‌پذیر توافق روی برابری رفاه را انتخاب و کنار بگذارم. آن ممکن است در مقابل چنین توافقی مورد مخالفت قرار گیرد که مفهوم رفاه برای نادیده گرفتن تفاوت‌ها به طور کافی روشن نیست. به عنوان مثال، نمی‌توان گفت (ممکن است گفته شود) چقدر تفاوت‌های رفاهی بین دو فردی که دارای ثروت برابر هستند در واقع از طریق تفاوت‌ها در هزینه‌هایشان یا در کفایت نیروهای فیزیکی یا فکری قابل تعقیب است. بنابر این هر تئوری که برابری رفاه را شامل می‌شود باید به رفاه مردم به عنوان یک کل توجه کند نه رفاهی که از طریق یک منبع خاص به دست می‌آید یا از دست می‌رود. به وضوح، بحث‌های زیادی در این نوع استدلال وجود دارد، بنابراین اینکه استدلال مخالف چقدر قوی است به شکل توافقی که پیشنهاد می‌شود بستگی دارد. به هر حال در این مقاله، می‌خواهم تمام استدلال‌های مخالف در خصوص امکان‌پذیری تمایز منابع رفاه را بیان کنم.

من همچنین می‌خواهم ایراد عمومی‌تری که مفهوم رفاه به خودی خود، حتی جدا از تمایزات به عنوان ماخذ، برای بنا کردن مبنای تئوری برابری بسیار مبهم و غیرعملی است را کنار بگذارم. در ابتدا بگویم که تفاسیر متفاوت یا مفاهیم زیادی از رفاه وجود دارد و همین‌طور اینکه یک تئوری برابری رفاه که از یکی از اینها استفاده می‌کند نتایج متفاوتی در بر خواهد داشت و نیاز به یک حمایت تئوری بسیار متفاوت از تئوری که بقیه استفاده می‌کنند، دارد.

برخی فیلسوف‌ها به رفاه به عنوان یک موضوع تفریحی یا لذت یا برخی دیگر آن را به عنوان یک وضعیت آگاه^۹، در نظر می‌گیرند. در حالی که دیگران آن را به عنوان موفقیت در

دستیابی به اهداف در نظر می‌گیرند. ما بعداً مجبور خواهیم شد که مفاهیم پیشرو رفاه را مشخص کنیم و به مفاهیم متفاوت برابری رفاه که آنها ارائه می‌دهند توجه کنیم. اما ممکن است به عنوان مثال، متوجه شویم که هر یک از مفاهیم آشنای رفاه، مسائل عملی و ادراکی آشکاری در خصوص آزمون و مقایسه سطوح رفاه افراد مختلف را مطرح می‌کنند. هر یک از آنها نتیجه‌ای به بار می‌آورد که مقایسه‌های رفاه را نامشخص خواهد کرد: آن اغلب مواردی خواهد بود که از د و فرد که هیچ‌کدام رفاه کمتری نخواهد داشت، اما رفاهشان برابر نخواهد بود. به هر حال آن ایده‌آل برابری رفاه را با هر تفسیری ناسازگار و بلااستفاده تلقی نمی‌کند. بنابراین آن ایده‌آل، اصل سیاسی را بیان می‌کند که تا جایی که امکان دارد هیچ‌کس نباید رفاه کمتری از دیگران داشته باشد. اگر آن اصل درست باشد، بنابراین ایده‌آل برابری رفاه ممکن است آگاهانه مسائل عملی مربوط به نحوه‌ی اخذ تصمیمات را باز بگذارد زمانی که مقایسه رفاه معنی دار است اما نتیجه‌اش روشن نیست. آن ممکن است همچنین آگاهانه تصدیق کند؛ مواردی وجود دارد که در آن مقایسه حتی به صورت تئوریکی هم بی‌معنی است. چنانچه این وضعیت‌ها زیاد نباشد ایده‌آل به صورت، هم، تئوریکی و هم عملی مهم باقی می‌ماند.

۳- مفاهیم برابری رفاه (ادراک‌های برابری رفاه)

همچنان که گفتم چندین تئوری در این زمینه که رفاه چیست، وجود دارد و بنابراین چندین مفهوم (درک) از برابری رفاه. من آنچه که به عنوان مشهورترین و موجه‌ترین این تئوری‌ها در نظر گرفته‌ام به دو گروه اصلی تقسیم خواهم کرد، بدون فرض اینکه تمام تئوری‌ها در ادبیات موضوع به راحتی می‌توانند بر یکی از این دو تطبیق یابند. گروه نخست را تئوری‌های کامیابی رفاه^{۱۱} خواهم نامید. اینها فرض می‌کنند که رفاه یک فرد حالتی است از موفقیت فرد در ارضاء ترجیحات، اهداف و آرزوهایش و بنابراین برابری در کامیابی به‌عنوان یک درک از برابری رفاه، توصیه می‌کند توزیع و انتقال منابع را، تا زمانی که انتقال بیشتر نتواند فضایی که در آن افراد در چنین کامیابی متفاوتند را کاهش دهد. اما از آنجا که مردم دارای ترجیحات متفاوت هستند، قاعدتاً نسخه‌های مختلفی از برابری کامیابی در دسترس است.

در ابتدا، مردم آنچه که من ترجیحات سیاسی^{۱۱} خواهم نامید را دارند، با وجود آن، من

این کلمه را به روشی به کار می‌برم که هم دقیق‌تر و هم جامع‌تر از زمانی است که اغلب مورد استفاده قرار می‌گیرد. منظورم ترجیحات در خصوص اینکه چگونه کالاها، منابع و فرصت‌های جامعه باید بین مردم تقسیم شود، می‌باشد. این ترجیحات ممکن است هم تئوری‌های رسمی سیاسی از نوع شناخته شده باشد، مانند این تئوری که می‌گوید کالاها باید براساس استحقاق و شایستگی توزیع شود، و هم ترجیحات غیررسمی‌تر که اصولاً تئوری نیستند، مانند ترجیحی که بسیاری از مردم دارند که آنهایی که دوست دارند یا احساس همدردی خاصی دارند باید بیشتر از دیگران داشته باشند. ثانیاً، مردم دارای ترجیحات غیرشخصی^{۱۲} هستند، که آن ترجیحاتی است در خصوص اشیاء نه در مورد خودشان یا زندگانی مردم دیگر یا موقعیت‌ها. به عنوان مثال، برخی افراد در خصوص پیشرفت معرفت علمی بسیار علاقمندند، حتی اگر آن [پیشرفت علمی] توسط آنها (یا هر شخصی که آنها او را می‌شناسند) اتفاق نیفتاده باشد، در حالی که دیگران عمیقاً به طور مساوی در مورد حفاظت از گونه‌های محدود زیبایی که آنها هرگز ندیده‌اند، اهمیت می‌دهند. سوماً، مردم دارای ترجیحات شخصی^{۱۳} هستند که منظورم ترجیحات در مورد تجربیات یا موقعیت شخصی است. (من این را رد نمی‌کنم که این انواع ترجیحات ممکن است همپوشانی داشته باشند یا اینکه برخی ترجیحات مانع از طبقه‌بندی آنها در یکی از این سه تقسیم‌بندی خواهد شد. خوشبختانه بحث من نیاز به فرض مخالف نخواهد داشت).

نامحدودترین شکل برابری کامیابی که در نظر خواهم گرفت، اشاره دارد که توزیع مجدد تا جایی باید ادامه یابد، که مردم برابر شوند تا حدی که تمام ترجیحات گوناگون ارضاء گردد. بنابراین من نسخه محدودتری که فقط ترجیحات غیرسیاسی باید در محاسبات لحاظ گردد در نظر می‌گیرم و پس از آن نسخه محدودتری که فقط ترجیحات شخصی مورد نظر است. نسخه‌های پیچیده‌تر برابری در کامیابی که ارضاء برخی اما نه همه ترجیحات از گروه‌های مختلف را ترکیب می‌کند، البته در دسترس هستند، به هر حال امیدوارم که بحث‌هایی که می‌کنم مرا مجبور به تعیین و در نظر گرفتن چنین ترکیباتی نکند.

دومین گروه تئوری‌های رفاه را تئوری‌های وضعیت آگاه^{۱۴} خواهم نامید. برابری رفاه به آن نوع تئوری مرتبط می‌شود که بیان می‌کند؛ توزیع باید سعی نماید که مردم را تا حد ممکن در برخی وضعیت‌ها یا کیفیت زندگی هوشمندانه برابر باقی گذارد. ادراکات متفاوت از آن ایده‌آل با انتخاب گزارشات مختلف یا توصیف‌های وضعیت در موضوع

ساخته می‌شود. بنتام و دیگر مطلوبیت‌گرایان اولیه رفاه را شامل لذت و اجتناب از درد تصور می‌کردند؛ برابری رفاه که چنین تصور شود، مستلزم توزیعی است که تمایل به برابر ساختن افراد در موازنه لذت و درد دارد. اما اکثر مطلوبیت‌گرایان و دیگر پیروان وضعیت آگاه مفهوم رفاه معتقدند که لذت و درد بسیار محدودتر از آن است که حوزه کاملی از وضعیت آگاه که باید در بر داشته باشد را بیان کند. به عنوان مثال، لذت که یک نوع خاص از رضایت خاطر لذت‌بخشی است، به ندرت تجربه‌ای را که با یک قطعه ادبی یا شعر جریحه‌دار کننده ایجاد می‌شود، توصیف می‌کند. تجربه‌ای که افراد با وجود این بعضاً به عنوان هدف در نظر دارند و درد به سادگی ملالت یا ناراحتی یا افسردگی را در بر نمی‌گیرد. من نمی‌خواهم روی موضوعی که این اختلافات را بر می‌انگیزد بحث کنم. به جای آن، من کلمه خشنودی^{۱۵} و ناخشنودی^{۱۶} را بدون تبعیض برای اطلاق کامل بر وضعیت آگاه مطلوب و نامطلوب یا احساساتی که هر نسخه یک مفهوم وضعیت آگاه از برابری رفاه ممکن است مهم فرض شود، به کار می‌برم. البته این استفاده به این کلمات یک مفهوم وسیع‌تر از آنچه که در زبان روزمره دارند می‌دهد، اما من بر آن بودم که این مفهوم وسیع تنها مشروط بر اینکه آنها با وجود این باید وضعیت‌های آگاهی که افراد ممکن است به دلایل شخصی مایل به داشتن یا دوری گزیدن از آنند و به طور درونی قابل تعریف است را بیان کنم.

مردم اغلب به طور مستقیم از تحریک لذت بخشی از طریق روابط جنسی یا غذا یا خورشید یا سرما یا فولاد، کسب لذت می‌کنند یا احساس نارضایتی دارند. اما آنها همچنین از طریق ارضا یا عدم ارضاء انواع مختلف ترجیحاتشان خشنودی کسب می‌کنند یا متحمل نارضایتی می‌شوند، بنابراین نسخه‌های محدود و نامحدود مفهوم وضعیت آگاه برابری رفاه مشابه ویرایشی که من به عنوان مفاهیم برابری در کامیابی بیان کردم، وجود دارد. یک ویرایش هدفش این است که افراد را در خشنودی برابرتر کند بدون محدودیت منبع. دیگری فقط در رضایتی که آنها مستقیماً و از ترجیحات غیرسیاسی کسب می‌کنند و دیگری فقط در رضایتمندی مستقیم حاصل از ترجیحات شخصی مانند مورد برابری در کامیابی. ویرایش تبعیض‌آمیزتری که رضایتمندی حاصل از تقسیمات فرعی این انواع مختلف ترجیحات را ترکیب می‌کند نیز در دسترس است.

سومین گروه مفاهیم برابری رفاه که آن را مفاهیم عینی خواهم نامید. بسیاری از

تقسیمات جزئی و طبقه‌بندی‌های بیشتر مابین این سه گروه مفاهیم، فراتر از آنچه که هم‌اکنون متوجه شدم، می‌بایست در هر مورد ممکن و کامل تئوری‌های رفاه در نظر گرفته می‌شد و تئوری‌های رفاه زیادی وجود دارند که همچنانکه گفتم در این لیست اصولاً به آنها اشاره نشده است. اما اینها موجه‌ترین کاندیداها برای ساخت تئوری‌های توزیع به نظر می‌رسند. به هر حال من دو نوع از پیچیدگی‌هایی که باید حداقل در نظر داشته باشیم را یادآوری خواهم کرد. اولاً، بسیاری (اگر نه همه) از ادراکات و نسخه‌هایی که من تمایز دادم، این سؤال را طرح می‌کنند که آیا برابری در آن مفهوم به دست می‌آید، وقتی مردم در واقع در رفاه به شکل قابل‌تصور برابری یا تقریباً زمانی آنها برابری به طور کامل از واقعیات مرتبط مطلع باشند؟ آیا کسی به یک سطح فرضی کامیابی، به هدف برابری در کامیابی، وقتی فرد معتقد است که ترجیحاتش تا یک درجه‌ای ارضا نشده یا تقریباً زمانی که او اعتقاد دارد که واقعیات را می‌داند، نائل می‌شود؟ من سعی خواهم کرد، وقتی پرسش‌هایی از آن نوع، استدلال را تحت تأثیر قرار می‌دهد یا هر دو امکانات را مورد بحث قرار دهم یا نسخه‌ای که از نظر من در مفهوم موجه‌تر است، در نظر بگیریم. دوماً: بسیاری از مفاهیمی که من بحث خواهم کرد مسائلی را در خصوص زمان ایجاد می‌کنند. به عنوان مثال، ترجیحات افراد تغییر می‌کند، از این جهت که پرسش از اینکه چقدر ترجیحات افراد برای زندگی‌شان روی هم‌رفته ارضا می‌شود، بستگی خواهد داشت به اینکه چه مجموعه‌ای از ترجیحاتش مناسب انتخاب می‌شود یا در زمان‌های مختلف چه تابع ترجیحات مختلفی دارد. من اعتقاد ندارم که این مسائل موقتی نکات گوناگونی که من خواهم گفت را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما خوانندگان باید این را در نظر بگیرند که استدلال‌های من مخالف نسخه‌های جایگزین تلقی می‌شود. به هر حال یک سؤال مقدماتی دیگری که باید ما را مدت طولانی‌تری معطل کند وجود دارد. ما دو سؤال متفاوت را می‌توانیم از هم تمییز دهیم:

- ۱- آیا مجموع رفاه یک فرد سعادت اصلی‌اش واقعاً تنها یک چیزی است از مقدار کامیابیش در ارضاء ترجیحاتش (یا فقط یک چیز از خشنودی است)؟
- ۲- آیا برابری توزیعی مستلزم این است که هدف مردم را برابری در کامیابی (یا خشنودی) قرار دهیم؟ این پرسش یک تصویر مشخص از ارتباط بین تئوری‌های رفاه، مانند آنچه توصیف کردم، وجود مفهوم رفاه را در بر دارد. آن فرض می‌کند که این

ارتباط نسبتاً مشابه ارتباط بین تئوری‌ها یا مفاهیم عدالت و مفهوم خود عدالت است. ما موافقیم که عدالت یک ایده‌آل مهم اخلاقی و سیاسی است و از خود می‌پرسیم کدام یک از تئوری‌های مختلف درخصوص اینکه واقعاً عدالت شامل چیست، بهترین تئوری از این نوع است. بنابراین ممکن است فرض کنیم که (برای این [هدف] یا هدف دیگر) رفاه افراد که به عنوان رفاه اصلی‌شان فرض می‌شود، یک مفهوم اخلاقی و سیاسی مهم است و بنابراین از خود می‌پرسیم: کدام یک از تئوری‌های سنتی (یا تئوری‌های جدید که ممکن است ما گسترش دهیم) بهترین تئوری معرف رفاه است.

اما دومین سؤال به خودی خود ما را ملزم به مقابله یا حتی تأیید مفهوم آن آخرین پرسش نمی‌کند. ممکن است ما معتقد باشیم که رفاه صحیح مستلزم آن است که مردم در کامیابی‌شان (یا خشنودی) بدون اعتقاد به اینکه خوشبختی اصلی، به شکل درستی فهمیده شده است، تنها یک موضوع کامیابی (یا خشنودی) است. در واقع ممکن است معتقد باشیم که برابری مستلزم برابری در کامیابی است حتی اگر درخصوص کلیت ایده‌آسی رفاه که به عنوان یک واقعیت عمیق و اضافی در مورد مردم به شکل تخیلی از کامیابی و خشنودی‌شان مستقل در نظر گرفته می‌شوند، مشکوک باشیم. این چنین است که ما ممکن است برابری در کامیابی را به عنوان یک ایده سیاسی جذاب بپذیریم، حتی اگر مفهوم عینی این سؤال که آیا دو فردی که در کامیابی برابری در رفاه واقعی هم برابری دارند؟ را رد کنیم و ممکن است ما چنین کنیم، حتی اگر نپذیریم که این سؤال مشابه این سؤال است که آیا تولید بالاترین مطلوبیت ممکن، یک بنگاه را منصف می‌سازد.

من این تذکر را دادم چرا که آن مهم است برای تفاوت قائل شدن بین دو استراتژی که فرد مشتاق حمایت یک مفهوم خاص از برابری رفاه ممکن است استفاده کند. او ممکن است ابتدا با پذیرش ایده رفاه به عنوان یک رفاه واقعی شروع کند و سپس آن را حداقل به عنوان قضیه تجربی از استدلال خود در نظر بگیرد، این قضیه که برابری مستلزم آن است که افراد در رفاه واقعی برابر باشند. پس او ممکن است برای یک تئوری خاص رفاه استدلال بیاورد (به عنوان مثال، کامیابی) به عنوان بهترین تئوری در مورد آنچه که رفاه واقعی را شامل می‌شود و بنابراین نتیجه بگیرد که برابری مستلزم آن است که افراد در کامیابی برابر شوند یا دوم او ممکن است برای برخی مفاهیم برابری رفاه با یک روش مستقیم‌تر استدلال بیاورد، مانند برابری کامیابی. او ممکن است هیچ جایگاهی برای این سؤال که آیا رفاه

واقعی شامل کامیابی هم می‌شود، قائل نباشد. یا حتی برای سؤال قبلی که آیا آن سؤال مفهومی دارد یا نه؟ استدلال کند که به هر حال برابری در کامیابی به دلایل انصاف لازم است یا به دلایل دیگری که برای تحلیل برابری نیاز است و از هر تئوری درخصوص مفهوم یا محتوای رفاه واقعی مستقل باشد. بنابراین، آیا برای لحاظ این استراتژی‌ها در ارزیابی وضعیت برای هر مفهوم خاص برابری رفاه نیاز است؟ من فکر نمی‌کنم [نیاز باشد] چرا که شکست دومین استراتژی (حداقل در یک مورد قطعی) باید به عنوان یک شکست اولین [استراتژی] هم لحاظ شود. منظورم این نیست که ادعا کنم ایده خوشبختی واقعی، به عنوان یک مفهوم پذیرش مفاهیم مختلف، بی‌معنی است.

برای اینکه اولین استراتژی، جدای از بی‌معنی بودن، عیناً مانند دومی است. برعکس من فکر می‌کنم که آن ایده، حداقل آن چنان که به وسیله قالب‌های قطعی تعریف شده یکی از مهمترین [ایده‌ها] است و پرسش از اینکه رفاه واقعی یک شخص کجا قرار می‌گیرد وقتی به درستی درک شده باشد، برخی مواقع، در این زمینه‌ها یک پرسش عمیق و مهم می‌باشد. من فکر نمی‌کنم که آن از این نتیجه که افراد نباید در برخی موارد، رفاهی برابر داشته باشند، دنباله‌روی می‌کند، که این یک مفهوم ضعیف رفاه است (که به عنوان خوشبختی واقعی پنداشته شده است). تقریباً منظورم این است که چیزی شبیه ادعای مخالف را رد کنم که اگر کمی از مفهوم، یک مفهوم خوب از رفاه باشد، آن منتج به این می‌شود که افراد باید در رفاهی که چنین تصور شده، برابر شوند.

اما این، چنین نتیجه‌ای نمی‌دهد. به عنوان مثال، من ممکن است بپذیرم که افراد وقتی هر کدام تقریباً به طور مساوی در دستیابی به یک مجموعه از ترجیحاتشان موفق شوند، بدون اینکه به موجب آن تصدیق کنند که یک پیشرفت به سوی آن موقعیت حتی به همان اندازه^{۱۷} یک پیشرفت به طرف برابری توزیعی صحیح باشد، در رفاه واقعی برابرند. حتی اگر در ابتدا من هر دو فرضیه را بپذیرم باید دومی را رها کنم، اگر تشویق شوم که دلایل اخلاقی سیاسی خوبی برای برابر نکردن افراد در آن نوع کامیابی وجود داشته باشد و اینکه آیا این دلایل برای قضایای قبلی مناسب یا نه؟

بنابراین هر استدلالی با قابلیت شکست دومین استراتژی، با نشان دادن اینکه دلایل قوی اخلاقیات سیاسی وجود دارد که چرا توزیع نباید هدفش برابر ساختن افراد در کامیابی باشد، هم باید به عنوان استدلال قوی در مقابل استراتژی اول محسوب شود، البته نه به

عنوان بحث‌هایی برای شکست نتایج فیما بین آن استراتژی که رفاه واقعی شامل کامیابی است. در آنچه به دنبال می‌آید سعی خواهیم کرد که با استراتژی دوم با این روش مخالفت کنم.

۴ - تئوری‌های کامیابی

هم‌اکنون می‌خواهم برابری رفاه را به روش‌های مختلفی که توصیف کرده‌ام با شروع از گروهی از تئوری‌ها که من آنها را تئوری‌های کامیابی نامیدم، آزمون کنم. به نظر می‌رسد که یک بار دیگر باید بگویم که من قصد ایجاد مشکلات عملی (مانند این) کاربرد این‌ها یا هر مفهوم دیگری از برابری رفاه را ندارم. اگر هر جامعه‌ای خودش را برای دستیابی به هر شکلی از برابری کامیابی (یا خشنودی) فدا کند، آن در بهترین حالت کار سختی است و تنها یک ایده‌کلی از اینکه چقدر خوب انجام شده باشد، می‌تواند داشته باشد. برخی تفاوت‌ها در کامیابی دور از دسترس عمل سیاسی است و برخی تنها با فرایندهای پرهزینه دیگر ارزش‌ها می‌تواند از بین برود. برابری در رفاه آن چنان‌که درک شده تنها می‌تواند به عنوان ایده‌آل برابری قلمداد گردد و می‌تواند به عنوان یک معیار تصمیم‌گیری اینکه کدام یک از ترتیبات کاربردی مختلف سیاسی برای پیشبرد آن ایده‌آل به طور کلی به عنوان گرایش مقدم به کار رود. اما به طور مشخص بدین خاطر مهم است که مفاهیم مختلف برابری رفاه را به عنوان ایده‌آل آزمون کنیم. سؤال این است: اگر (به فرض محال) ما بتوانیم به مقداری برابری رفاه براساس یکی از این مفاهیم (ادراک‌ها) دسترسی پیدا کنیم، آیا آن با نام برابری مطلوب است که ما چنین کنیم؟

ترجیحات سیاسی

من برابری کامیابی را با لحاظ آن در یک مفهوم وسیع و نامحدود که تمییز دادم، شروع خواهم کرد. آن برابری در ارضاء ترجیحات افراد است زمانی که این ترجیحات سیاسی را هم مانند دیگر اشکال ترجیحات در نظر بگیرند. ما باید متوجه یک آستانه مشکل در کاربرد این مفهوم برابری در یک جامعه‌ای که برخی افراد خودشان به عنوان یک موضوع ترجیحات سیاسی خود، دقیقاً تئوری مشابه را رعایت می‌کنند، باشیم. دولتی‌ها نمی‌توانند بدانند که آیا چنین ترجیحات سیاسی شخصی واقعیت دارد تا زمانی که آنها بدانند آیا توزیع آنها ترجیحات همگان را به صورت برابر، شامل ترجیحات خودش، ارضا می‌کند و

این خطر ممکن است از طریق آزمون و خطا به دست آید. منابع ممکن است توزیع و توزیع مجدد شود تا زمانی که هر کس خودش را ارضاء شده اعلام کند که به کامیابی در وسیع ترین مفهوم دست یافته است.

همچنین ما باید متوجه یک آستانه مشکل دیگر باشیم که آن احتمالاً دستیابی به یک درجه معقول از برابری در این مفهوم را غیرممکن می‌سازد حتی با روش‌های آزمون و خطا در یک جامعه‌ای که اعضای (آن) قائل به تئوری‌های سیاسی حساس بسیار متفاوت و شدید در خصوص عدالت در توزیع هستند. برای هر توزیعی از کالاها که ممکن است ترتیب دهیم، برخی گروه‌ها که شدیداً متعهد به توزیع متفاوت به دلایل تئوری سیاسی هستند، ممکن است شدیداً رنجانده شوند جدای از اینکه چقدر آنها شخصاً متحمل هزینه شده باشند. در حالی که دیگران ممکن است بسیار راضی باشند چرا که آنها به تئوری‌های سیاسی کمک می‌کنند که نتیجه اثبات شود. اما از آنجا که من مشکلات عملی یا احتمالی را در نظر نگرفتم، جامعه‌ای را در نظر خواهم گرفت که در آن امکان دستیابی به برابری تقریبی به اندازه‌ای که ترجیحات محدود نشده افراد ارضا شود وجود دارد و تقریباً برابری کامیابی در این مفهوم وسیع است، خواه به این دلیل که تمامی افراد به طور کلی به تئوری‌های سیاسی مشابه قائل باشند یا نباشند. نارضایتی هر کس با یک راه‌حل در زمینه‌های سیاسی می‌تواند به وسیله پارتی‌بازی (تبعیض) در موقعیت خودش آرایش داده شود، بدون دامن زدن به عداوت دیگران به همان اندازه که شکست برابری به آن دلیل پنداشته شد.

این امکان اخیر که افرادی که به خاطر رد شدن تئوری‌های سیاسی شان شکست خوردند، می‌توان کالا‌های بیشتری برای جبران به آنها داد به هر حال، این مفهوم برابری رفاه را غیرجذاب می‌کند. حتی مردم که به شکل دیگری به ایده برابری رفاه با هر مفهوم جذب می‌شود، احتمالاً آرزو نخواهند کرد که به مضرات و منافع دست یافتنی رفاه اعتماد کنند. به عنوان مثال، تعصب نژادی. بنابراین من فرض می‌کنم که هر کسی آرزو خواهد کرد که واجد شرایط برابری کامیابی شود حداقل با تصریح اینکه متعصب نباشد، بیش از دیگران کالا در اختیار داشته باشد به دلیل این واقعیت که او موقعیتی را که در آن سیاهان به اندازه سفیدها حق دارند، نخواهد پذیرفت مگر اینکه موقعیت خودش به اندازه کافی مساعد باشد که تفاوت را جبران کند.

اما واضح نیست که چرا این قید نباید برای تمام تئوری های سیاسی که حداقل با ایده عمومی برابری در کامیابی ناسازگارند و نه فقط برای متعصبین نژادی، به کار رود. آن باید به صورت برابر برای افرادی که فکر می کنند اشراف باید بیش از طبقات پایین اجتماع داشته باشند یا برای نخبگانی که چنین فکر می کنند به کار برده شود. به عنوان یک موضوع اخلاق سیاسی، آنهایی که مستعدترند باید بیشتر داشته باشند. در واقع آن حتی باید برای تساوی گرایانی که فکر می کنند مردم باید در منابع یا خشنودی یا در کامیابی که هر کدام در زندگی شخصی خود نه در ارضاء تمام ترجیحاتشان شامل ترجیحات سیاسی، برابر باشند هم به کار رود. البته این تئوری های اشتباه تساوی گرا، برای مقاماتی که مفهوم اخیر رفاه را پذیرفته اند معتبرتر به نظر خواهد رسید تا تئوری های نخبه گرا یا تبعیضی.

اما آن هنوز عجیب به نظر می رسد که حتی تساوی گرایان غیرمنصف باید منافع اضافی به حساب شخصی خودشان وارد کنند، فقط برای جبران این واقعیت که موافقت کلی موقعیت به شکل دیگری پایین تر از آنهایی خواهد بود که قائل به صحت تئوری سیاسی هستند، و از آن طریق هر ادعایی که قبلی ممکن است در مورد منابع داشته باشد، باید در برخی موارد قابل اتکاء باشد. آن به نظر عجیب می رسد (در بین دلایل دیگر) چرا که یک جامعه خوب جامعه ای است که مفهومی از برابری را مورد عمل قرار می دهد که جامعه بر آن صحنه می گذارد. نه به سادگی به عنوان ترجیحی که برخی افراد ممکن است دارا باشند و بنابراین به عنوان یک منبع رضایت خاطر، دیگران ممکن است آنهایی که در آن وقت باید به روش های دیگر جبران شوند را نپذیرند، اما به عنوان یک موضوع عدالت که باید توسط هر کسی پذیرفته شود چرا که آن صحیح است. چنین جامعه ای افراد را به خاطر داشتن ترجیحاتی که نهادهای اصلی سیاسی شان عرضه می کنند که آنها اشتباه است، جبران نخواهد کرد.

دلیل اینکه چرا تعصب نژادی نباید به عنوان یک توجیه برای تخصیص کالاهای شخصی بیشتر به متعصب در نظر گرفته شود، آن است که این تئوری سیاسی یا گرایش به وسیله مفهوم مناسب برابری محکوم شده است، نه آنکه فرد متعصب لزوماً صداقت نداشته است یا غیرشفاف است یا به لحاظ شخصی تبهکار است. اما پس از آن اشکال دیگر تئوری سیاسی غیرتساوی گرا و حتی اشکال بدفهمیده شده تئوری تساوی گرا باید با روش مشابه مورد تعدیل قرار گیرد. بعلاوه فرض کنید که هیچ کس یک تئوری سیاسی

غیرتساوی‌گرا یا تساوی‌گرای غیرمنصفانه از هر نوع رسمی نداشته باشد. اما برخی افراد صرفاً خود خواهند و هیچ الزامات سیاسی ندارند حتی در مفهوم گسترش یافته. از این جهت موافقت کلی آنها با موقعیت بعد از هر توزیعی تنها یک موضوع وضعیت شخصی خودشان است، در حالی که دیگران خیر خواهند، چرا که موافقت کلی آنها از طریق حذف فقر در جامعه امکان‌پذیر می‌شود. مگر اینکه ما از توجه به آن خیرخواهی به عنوان یک منبع مثبت کامیابی در مواجهه با ترجیحاتی، شامل همه کسانی که خیرخواه هستند، اجتناب کنیم. ما یک بار دیگر با اعطاء به آنهایی که برای خودشان خودخواه‌ترند به پایان می‌بریم تا آن کامیابی را که دیگران از آن خیرخواهی نصیبشان می‌شود، جبران کنیم. اما مطمئناً آن یک نشانه است در مقابل هر مفهوم برابری که توزیعی را توصیه می‌کند که در آن هر چه افراد بیشتر برای خود دارند، بیشتر با برابری مخالفت می‌ورزند یا بی‌تفاوتند.

در نهایت یک وضعیت متفاوت را در نظر بگیرید. فرض کنید هیچ‌کس در هیچ موردی به طور عمیق از هیچ تئوری رسمی سیاسی تبعیت نکند، اما هر کس به طور عمومی خیرخواه باشد. به هر حال، بسیاری از مردم، براساس آنچه که من یک تئوری سیاسی در مفهوم گسترده آن نامیدم همدردی می‌کنند مخصوصاً با موقعیت گروهی از کسانی که کمتر از خودشان خوشبخت هستند به عنوان مثال فقرا ترجیحات ویژه‌ای دارند که از آنها [فقرا] باید به خوبی مراقبت شود. اگر به این ترجیحات اجازه ظهور داده شود می‌بایست یکی از این دو نتیجه را در بر داشته باشد: یا فقرا، فقط به این دلیل، تا حدودی به وضعیتی بهتر از برابری که در غیاب این ترجیحات خاص مستلزم هزینه‌های اجتناب‌ناپذیر گروه‌های دیگر شامل عدم مزیت روش‌های دیگر مانند انسان‌های ناتوان می‌بود، نائل می‌شدند یا این در زمینه تساوی‌گرایان، آنهایی که به فقرا بیش از ناتوانان اهمیت می‌دهند، منابع اضافی اعطا خواهد شد تا ناتوانی آنها برای ارضای این ترجیحات گسسته (که این منابع اضافی ممکن است کمکی به فقرا نکند) جبران شود، غیرمحمول است. هیچ‌کدام از این دو نتیجه به یک تئوری تساوی‌گرا نسبت داده نمی‌شود.

بنابراین ما دلیل خوبی برای رد مفهوم نامحدود برابری در کامیابی، با نادیده گرفتن محاسبه کامیابی نسبی ترجیحات سیاسی رسمی و غیررسمی داریم، حداقل برای جوامعی که اعضا در این ترجیحات سیاسی متفاوتند که می‌توان در مورد تقریباً تمامی جوامع واقعی که ممکن است مورد نظر ما باشد به کار برد. به هر حال، ممکن است ما تردید کنیم که آیا

باید آن مفهوم برای تمامی جوامع دیگر را رد کنیم. جامعه‌ای را فرض کنید که تمامی مردم قائل به ترجیحات سیاسی مشابهند. اگر این ترجیحات عمومی از برابری کامیابی حمایت کند، شامل کامیابی در ترجیحات سیاسی، بنابراین آن تئوری برای تمام اهداف عملی به تئوری محدودتری سقوط می‌کند که مردم باید در ترجیحات غیرسیاسی برابر شوند. در مقابل، اگر به یک توزیع دست یابیم که هر کس یک توافق کلی که به ندرت برابر است رعایت کند و نیروی شخصی الزامات سیاسی، که در آن قضاوت شخصی از چگونگی ملاحظه آن، به سادگی باعث پذیرش نتیجه می‌شود. چرا که هر کس دیگری که آن را برابر در نظر بگیرد، بنابراین توزیع باید آن چنان باشد که در آن هر فردی ترجیحات شخصی و غیرشخصی خود را به همان اندازه ارضا شده در نظر بگیرد. در مقابل فرض کنید آرتور^{۱۸} با موقعیت شخصی و غیرشخصی خود کمتر از بتسی^{۱۹} ارضا شده است. فرضیه این است که آرتور نمی‌تواند هیچ گرایش یا تئوری سیاسی که بتواند توزیعی که در آن او کمتر از بتسی ارضا گردد را توجیه کند یا لازم بداند، داشته باشد. بنابراین آرتور هیچ دلیلی برای در نظر گرفتن توزیعی که به اندازه بتسی، توافق کلی یا عمومی روی ترکیب سیاسی غیرشخصی و ارزیابی‌های شخصی داشته باشد، ندارد.

اما فرض کنید تئوری سیاسی تقسیم شده، ایده‌آل توافق شده کلی نباشد. اما برخی از دیگر تئوری غیرتساوی‌گرا چنین دلیلی را فراهم می‌کند. فرض کنید که همه تئوری کاست^{۲۰} را بپذیرند. بنابراین اگرچه آمارتیا^{۲۱} تا اندازه‌ای از دیگران فقیرتر است، توزیع به ترجیحاتش اجازه می‌دهد که به طور کلی ارضا شود چرا که او معتقد است که او به عنوان یک عضو یک کاست پایین‌تر، باید کمتر داشته باشد، از این جهت ترجیحاتش به طور کلی بدتر کامل خواهد شد اگر او بیشتر داشته باشد. بیمال^{۲۲}، از یک کاست بالاتر، هم به طور کلی کمتر ارضا خواهد شد اگر آمارتیا بیشتر داشته باشد. در این وضعیت برابری کامیابی محدود نشده، توزیعی را توصیه می‌کند که هیچ‌یک از دیگر مفاهیم برابری رفاه توصیه نخواهند کرد. اما آن با منطق فعلی قابل پذیرش نیست. یک سیستم سیاسی غیرتساوی‌گرا عادل نخواهد شد چرا که هر کس به اشتباه به آن اعتقاد دارد که چنین باشد. برابری نامحدود کامیابی تنها زمانی قابل پذیرش است که ترجیحات سیاسی که افراد به طور اتفاقی دارا هستند منطقی باشد نه به سادگی توده‌پسند. البته بدان معنی که آن در نهایت یک ایده‌آل توخالی است و تنها زمانی مفید است که در حال حاضر یک توزیع را

تصدیق کند و به طور مستقل از طریق مقدار بیشتر از ادراک برابری در کامیابی یا برخی ایده‌آل‌های سیاسی دیگر با هم نشان داده شود که منصفانه است.

فرض کنید کسی این را رد کند و استدلال کند که آن در باب یا به وسیله خودش خوب است، وقتی که هر کس که سیستم سیاسی را به شکل کامل و برابر پذیرفت، مهم نباشد که آن سیستم چیست. این به نظر خیلی مستبدانه می‌آید و چه بسا از ارزش‌های معمول سیاسی کنار گذاشته شود، همچنان که این سؤال به ذهن می‌رسد که آیا او می‌فهمد که یک تئوری سیاسی چه چیزی است و برای چیست؟ به هر حال او یک تفسیر از برابری را بیان نمی‌کند چه رسد به یک مورد جذاب آن.

ترجیحات غیرشخصی

ما مطمئناً باید برابری کامیابی را هنوز بیشتر محدود کنیم با حذف، محاسباتی که آن پیشنهاد می‌کند، حداقل برخی از آنچه که من آنها را ترجیحات شخصی می‌نامم. به جهت اینکه آن صراحتاً از طریق برابری ملزم نشده که مردم باید برابر باشند، حتی تا جایی که توزیع می‌تواند به آن دست یابد، تا درجه‌ای که در آن تمامی امیدهای غیرسیاسی‌شان تحقق یابد. فرض کنید که چارلز^{۲۳} عمیقاً و به شدت امیدوار باشد که روی مریخ هم آثار زندگی یافته خواهد شد یا اینکه بهترین رمان آمریکایی در زمان او نوشته خواهد شد یا اینکه ساحل واینارد^{۲۴} به وسیله اقیانوس فرسایش نمی‌یابد همچنان که به طور اجتناب‌ناپذیری به پیش می‌رود. برابری مستلزم گرفتن سرمایه دیگران، کسانی که امیدهای به طور آسانتر ارضاء شده‌ای در خصوص چگونگی گذران دنیا دارند، انتقال آنها به چارلز نیست، برای اینکه او با ارضاء ترجیحات دیگرش، نابرابری کلی را تا حدی که ترجیحات سیاسی او و دیگران ارضاء شده باشد، کاهش دهد.

آیا باید هر یک از ترجیحات شخصی از محدودیت‌های بیشتری که این پیشنهاد می‌دهد رهایی یابد؟ ممکن است گفته شود؛ ترجیحات مختلف غیرشخصی که اندکی پیش به عنوان مثال آوردم تماماً رویاهای غیرممکن است، یا به هر حال تمام رویاهایی که دولت برای ارضاء آنها کاری نمی‌تواند صورت دهد. اما نمی‌توانیم بفهمیم که چرا آن اهمیت دارد. اگر فرض کاهش نابرابری در ناامیدی در تمام اهداف غیرسیاسی خالص یا ترجیحات درست باشد، بنابراین دولت باید آنچه در توان دارد در این مسیر انجام دهد و

یا به هر حال آن نمی تواند به این منجر شود که در مریخ موجود زنده وجود دارد. همچنان که گفتم آن می تواند، هر چند اندک چارلز را به خاطر امیدهای از دست رفته اش با اجازه دادن به او که به شکلی دیگر موفق تر شود، جبران کند. در هر حال من به سادگی ممکن است مثال هایی از امیدهایی که مردم دارند بزنم که فهمیدنش برای دولت غیرممکن نیست یا حتی به شکل جزء به جزء مشکل نیست. فرض کنید چارلز امیدوار است که هیچ، گونه متمایزی برای همیشه نایاب نخواهد شد، نه به این خاطر که برای او دیدن گیاهان و حیوانات لذت بخش است یا حتی به این دلیل که او فکر می کند دیگران این کار را انجام می دهند، بلکه تنها به این خاطر که او معتقد است دنیا وخیم تر می شود وقتی چنین گونه هایی از بین بروند. او به سختی ترجیح می دهد که یک سد بسیار مفید به هزینه از بین رفتن حلزون ها ساخته نشود (او با تأمل شروع به ترویج دیدگاه های خود در خصوص اهمیت گونه ها نکرده است. اگر این طور بود، آنگاه این ممکن است به پروراندن ایده ویژه ای در مورد ترویج عمدی سلايق گران قیمتی که من بعداً ملاحظه خواهم کرد، فکر شود. او درست می فهمد که این دیدگاه ها را دارد). اما بعد از فرایند سیاسی او نتیجه را ملاحظه کرد و به این تصمیم رسید که سد ساخته شود. ناامیدی چارلز در حال حاضر بسیار بزرگ است (و او خیلی کم به چیزهای دیگر می اندیشد) که تنها پرداخت مبلغ قابل توجهی از پول عمومی که او بتواند در مقابل جرایم بیشتر علیه گونه ها لابی کند، می تواند رفاه او را به جایی که تصور می شود ارضاء تمام ترجیحات غیرسیاسی به سطح عمومی جامعه به عنوان کل بر می گردد، برساند. فکر نمی کنم که برابری مستلزم آن انتقال باشد. همچنان که اعتقاد ندارم که افراد زیادی، حتی آنهایی که در ایده آل برابری رفاه جاذبه ای یافته اند، چنین فکر کنند.

البته، برابری مستلزم آن است که چارلز جایگاه ویژه ای در فرایند سیاسی که توصیف کردم داشته باشد. او می بایست یک رأی برابر در انتخاب مقاماتی که تصمیم گیری می کنند و یک فرصت برابر برای نشان دادن عقیده هایش در خصوص تصمیماتی که این مقامات باید اخذ کنند، داشته باشد. علاوه بر این، آن حداقل قابل بحث است که مقامات باید یأس و ناامیدی را در نظر بگیرند، شاید حتی وزن دادن به نیرومندی و قدرت، در یک تراز هزینه و فایده عمومی که آنها در تصمیم شان لحاظ کرده اند که آیا سدی که باید ساخته شود تمام چیزها در نظر گرفته شده است. به طوری که نارضایتی اش باید به شکل محاسبات بنتام لحاظ گردد و در مقابل منافی که سد به دیگران می رساند، وزن داده

شود. ممکن است من بخواهم ورای این بروم و شاید بگویم که اگر جامعه با یک سری تصمیمات به هم پیوسته که کارائی اقتصادی را در مقابل حفظ گونه‌های جانداران قرار می‌دهد، روبرو گردد. نباید این تصمیمات را مجزا از هم از طریق محاسبات هزینه و فایده مستقل از هم هر آنچه چارلز از دست خواهد داد اخذ نمود، بلکه به عنوان یک مجموعه‌ای که جامعه باید حداقل برای یک بار به رأی او احترام بگذارد. اما هیچ‌یک از اینها به این استدلال نزدیک نمی‌شود که جامعه، چارلز را برابر تلقی می‌کند، تنها اگر آن موقعیت غیرمتعارف خود را به روش دیگری تشخیص دهد، با التزام به ضمانت، تا جایی که می‌تواند موفقیتش در یافتن تمامی ترجیحات سیاسی ارضا شده به اندازه هر کس دیگری باقی مانده، زمانی که یک مجموعه از تصمیمات کامل می‌شود، مهم نیست که ترجیحات غیرشخصی او چقدر منحصر به فرد هستند. درواقع این قضیه به جای تأکید بر آنچه ایده‌آل‌های مرسوم برابری سیاسی توصیه می‌کند، آن را رد می‌کند چرا که اگر جامعه آن مسئولیت را بپذیرد، نظر چارلز با احتمال زیادی تمایل دارد که یک نقشی فراتر از آنچه این ایده‌های سنتی برای آنها فراهم می‌کنند، باز می‌کند.

اما کسی ممکن است هنوز اعتراض کند که استدلال‌های من به تخصیص ترجیحات غیرشخصی افراد بستگی دارد که در رویدادها نامعقول است یا نسبتاً نامعقول در انتظار از جامعه که با جبران نارسایی‌شان، آنها را محترم بشمارد. ممکن است گفته شود، بحث‌های من پیشنهاد نمی‌کند که ترجیحات غیرشخصی معقول نباید به این روش محترم شمرده شود. اما این یک ایده بسیار متفاوت به مباحث معرفی می‌کند. ما در حال حاضر نیازمند یک تئوری مستقل در این مورد که چه زمانی یک ترجیح غیرشخصی معقول است یا چه موقع ارزش جبران کردن دارد، هستیم.

به نظر می‌رسد (از بحث‌های فعلی) که یک چنین تئوری فرض می‌کند که یک سهم منصفانه از منابع اجتماعی باید به نگرانی‌های هر یک از افراد اختصاص یابد، به طوری که یک ادعا برای جبران ممکن است مناسب باشد زمانی که این سهم منصفانه درواقع در دسترس او قرار داده نشود، اما نه اینکه تصمیم‌گیری همچنان که او آرزو می‌کند یا جبران ناامیدی او سهم دیگران را مورد تعرض قرار دهد. ما بعداً در این بخش پیامد استفاده از ایده سهم عادلانه به این روش را در تئوری برابری کامیابی ملاحظه خواهیم کرد. در حال حاضر توجه به اینکه برخی از این قبیل پالایش اصلی قبل از هر ترجیح غیرشخصی لازم است برای محاسبه برابری در کامیابی کنترل شود، کافی است.

آن به نظر غیرمحتمل نمی آید که یک مفهوم برابری رفاه را موفقیت در دستیابی به آرزوهای شخصی، همچنان که از هر دوی آرزوهای سیاسی و غیرشخصی متمایز شده است، منحصر کنیم. بدین خاطر، تمایز به روش های دیگر جذاب است. البته برای مردم مهم است و اغلب به شدت در مورد ترجیحات سیاسی و غیرشخصی شان نگرانند. اما به نظر نمی رسد گفتن آن سخت باشد، تا حدی که دولت یا حق دارد یا وظیفه که افراد را برابر کند، آن، حق یا تکلیف برابر ساختن افراد را در موقعیت شخصی یا نتایجشان شامل قدرت سیاسی آنها را دارد تا حدی که عقاید سیاسی متفاوت آنها توسط جامعه پذیرفته شود، یا تا درجه ای که تصورات متفاوت یک دنیای ایده آل فهمیده شود. در مقابل آن هدف محدودتر برابری، هدف مناسبی برای یک وضعیت لیبرال به نظر می رسد. هرچند آن باقی می ماند تا بفهمد که چه چیزی افراد را در نتایج شخصی که می توانند مورد نظر داشته باشند برابر می کند.

پی نوشت ها:

- ۱-distributional equality
- ۲-equality of welfare
- ۳-equality of resources
- ۴-clear-cut
- ۵-welfare-egalitarian
- ۶-egalitarians
- ۷-John Rawls
- ۸-champagne taste
- ۹-conscious state
- ۱۰-success theories of welfare
- ۱۱-Political preferences
- ۱۲-impersonal preferences
- ۱۳-personal preferences
- ۱۴-conscious state theories
- ۱۵-enjoyment
- ۱۶-dissatisfaction
- ۱۷-pro tanto
- ۱۸-Arthur
- ۱۹-Betsy
- ۲۰-caste
- ۲۱-Amartya
- ۲۲-Bimal
- ۲۳-charles
- ۲۴-vineyard